**موضوع : خارج اصول ـ تعادل و تراجیح**

**استاد : حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید جواد شبیری**

**تاریخ : 27 / 9 / 91**

**بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین إنه خیر ناصر ومعین**

**الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآله الطاهرین**

**واللعن علی أعدائهم أجمعین من الآن إلی قیام یوم الدین**

یکی دو تا نکته در مورد بحث‌های سابق، یکی در مورد کلمۀ عاریه است که یای آن مشدّد است، یعنی «عاریّه». بعضی‌ها هم گفته‌اند منصوب به عار است «لأنّها تکسب لصاحبها العار والمذمّة». بعضی‌ها هم منصوب گرفته‌اند به «عاره»؛ عاره مصدر باب افعال أعار، یعیر، إعارة و عارة، کلماتی که بر وزن اعاره هستند، مثل این که گاهی اوقات همزه‌شان می‌افتد، اقام یقیم اقامة و قامة، ادار یدیر ادارة و دارة، ... این طور موارد هست که با حذف همزه خوانده می‌شود. اعاره یعنی عاریه دادن، یعنی آن چیزی که منصوب به عاریه دادن است یعنی آن مال الاعاره. علی أیّ تقدیر مشدّد است و قد یخفّف.

نکتۀ دوم در مورد عبدالملک بن عمرو، از آن روایت «**ما لی لا أراک لا تخرج إلی هذه المواضع التی یخرج إلیها أهل بلادک**» می‌گفتیم ظاهرش این است که این جزء اشخاص مؤمن و معتقد بوده است. این هم به جهت این که آدمهای متنسک و متعبد به عنوان عبادت به رباط می‌رفته‌اند؛ عبادت خیلی سختی بوده که آنها اقدام می‌کرده‌اند. علاوه بر آن ذیلش هم یک عبارتی دارد: «**لو کان خیراً ما سبقونا إلیه**» کأنّه سنی‌ها این را کار خوبی می‌دانسته‌اند؛ حضرت می‌خواهد تخطئه کند خوب بودن آن را. خود ذیل عبارتی که در روایت است نشانگر این مطلبی است که ما استظهار می‌کردیم که حضرت می‌فرماید اینطور نیست که این کار کار خوبی باشد؛ «**ما لی أراک**» یعنی انتظار این بود که کارهای خوب ترک نشود، کارهایی که سنی‌ها خوب می‌دانند یا واقعاً تو هم اگر ترک کردی با وجود خوب بودن ترک کردی، چطور شده کأنّه این کار خوب را ترک کردی؟ می‌گوید:‌ نه، چون شما به این کار دست نمی‌زنید، ما هم آن را ترک می‌کنیم. از ظاهرش مشخص است که به هر حال او کسی بوده است که توقع بوده که این کار خوب را انجام بدهد، به خصوص کار خوبی که خیلی هم سخت است. این پیداست که از آن آدم‌هایی است که علاوه بر کار خوب انجام دادن، از آدم‌های با اراده‌ای بوده است که اهل ریاضت و سختی کشیدن در راه دین بوده است.

(سؤال و پاسخ استاد): (لو کان خیراً ما سبقونا إلیه) ذیل روایت بحث خیر بودن و امثال آن است. بحث این است که توقع این بوده است و می‌گوید تو هم که به عنوان یک شخص زاهد و عابد شناخته شده‌ای، چطور آنجا نرفتی؟ می‌گوید ما به این چیزها کاری نداریم، دستور شما را گوش می‌دهیم؛ هر چه شما بگویید ما آن را گوش می‌کنیم. حضرت هم می‌فرماید: «**إی والله (لو کان خیراً ما سبقونا إلیه)**» .

(سؤال و پاسخ استاد): اصل این کار کار خوبی است، مسلّماً کار خوبی است. بحث این است که اینها تحت لوای حکّام جور است و یک مرحله‌ای از رباط هم که برای حفظ اصل بیضة المسلمین باشد واجب کفایی است. نسبت به جهاد هم می‌آمدند خدمت امام صادق (علیه السلام) و سوال می‌کردند. آن روایتی که در کتاب الجهاد وجود دارد: «**ترکت الجهاد وصعوبته وأقبلت علی الحج**». عبّاد البصری، عباد بصری زاهد اهل بصره بوده است. «**لقی عباد البصری علیّ بن الحسین فی طریق مکة فقال له: یا علی بن الحسین! ترکت الجهاد وصعوبته وأقبلت علی الحج ولینته، إنّ الله عزوجل یقول: (إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم بأنّ لهم الجنة ...**» بعد حضرت می‌فرماید: «**فقال له علیّ بن الحسین علیه السلام : أتمّ الآیة، فقال: (التائبون العابدون الحامدون ...**» تا آخر آیه؛ حضرت فرمود: «**إذا رأینا هؤلاء‌الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم أفضل من الحجّ**». عباد بصری که به عنوان یک زاهد بوده است، می‌گوید: یا علی بن الحسین! شما که به عنوان زین العابدین معروف هستید،‌ چطور شد به جهاد نمی‌روید، به جای جهاد می‌آیید به حج؟ حضرت هم می‌فرماید: جهاد باید با افراد درست و حسابی باشد، نه با این کسانی که بازیگر هستند و در آن روایت هم هست که می‌گوید جهاد «مع امام العدل» باید باشد. می‌خواهم بگویم انتظار این بوده است که افراد زاهد و عابد و الا افراد عادی که به آنها بگویند چه شد که جهاد نرفتید؟ چون در آنجا طوری نبوده است که خطری بیضۀ اسلام را تهدید کند به طوری که همۀ افراد بخواهند بروند، به عنوان یک واجب کفایی مطرح بوده است که اگر هم واجب بوده باشد، واجب کفایی بوده است که هر شخصی این کار را انجام نمی‌داده است؛ افرادی که خیلی کار سخت و به خصوص بحث رباط که از این جهت از جهاد هم شاید مطلبش واضح‌تر بوده است.

روی هم رفته، وقتی مجموع قرائن را کنار هم بگذاریم، اگر نگوییم اطمینان به وثاقت عبدالملک بن عمرو حاصل می‌شود، لاأقل ظنّ قوی که ملاک در اعتبار اوست.

فراموش کردم این را عرض کنم : این که خودش در اینجا نقل کرده است، پیداست راوی که این را از خودش نقل می‌کند، یک چیز مستغربی را نمی‌خواهد نقل کند! فرض کنید یک نفر جزء الوات باشد، نقل کنند از او که چطور شما در صف اول نماز جماعت شرکت نمی‌کنید؟ این متوقع نیست، می‌خندند!

یک بندۀ خدایی بود که یک مقداری روشن‌فکر بود و نسبت به عزاداری‌ها حرف می‌زد. شخصی سراغ او را از شخص دیگری گرفته بود، گفته بود: شما وقتی می‌بینید آن طوق ؟؟؟ (طوق شاه طهماسب) وقتی شور می‌گیرند و می‌زنند توی سرشان، یک شیخی که می‌بینید اینقدر می‌زند توی سرش که بی‌حال می‌شود و می‌افتد،‌ او فلانی است. حالا در اصل عزاداری او حرف داشت! این در مسخره کردن و شوخی و مزاح این طور چیزها خوب است، و الا هیچ وقت به طور جدی نمی‌گویند که فلانی! تو چرا در عزاداری شرکت نمی‌کنی؟ اگر بعضی چیزهایی که غیر متوقف است، فقط در مقام مزاح و شوخی و مسخره کردن طرف این جملات را به کار می‌برند نه در مقام جدّ و امثال آن.

روایت بعدی : «**عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبیه عن وهب عن أبی عبدالله علیه السلام**» در این روایت أحمد بن محمد بن خالد که وثاقتش روشن است، پدرش هم محمد بن خالد برقی در سال گذشته در مورد او بحث کردیم که شیخ طوسی او را توثیق کرده است و نجاشی هم دربارۀ او «**ضعیفٌ فی الحدیث**» تعبیر کرده است. «**ضعیفٌ فی الحدیث**» صریح در این نیست که ضعف در خود شخص است، ولو ضعف به جهت روایت از ضعفاء که در شرح حال همین محمد بن خالد هم گفته‌اند که یروی عن الضعفاء، همین مقدار کافی است. پس بنابراین در مقابل توثیق شیخ طوسی معارض ندارد و مؤید وثاقت محمد بن خالد برقی، اکثار روایت احمد بن محمد بن عیسی از اوست و تقریباً تمام بزرگان این طایفه.

(سؤال و پاسخ استاد): بله، قوی‌تر از توثیق شیخ است! تمام بزرگان آن طبقه از محمد بن خالد روایت می‌کنند. به هر حال در وثاقت محمد بن خالد بحث جدی وجود ندارد. مهم وهب است در این سند؛ وهبی که در سند وجود دارد «وهب بن وهب أبی البختری» است.

روایت این است : «**من استعار عبداً مملوکاً لقوم فعیب فهو ضامن ومن استعار حرّاً صغیراً فعیب فهو ضامن**»[[1]](#footnote-1). کسی که در اینجا مورد بحث است وهب است؛ این شخص «أبی البختری، وهب بن وهب القرشی» است که این روایت را در قرب الاسناد با تصریح به وهب بن وهب نقل کرده است، اما به جای «من استعار عبداً مملوکاً»، من استعان عبداً مملوکاً آورده است که به احتمال زیاد مصحّف است. البته «استعان» هم یعنی طلب عون کردن است که علی القاعده مراد این است که با اجازۀ صاحب او را به کار گرفته باشد. علی أیّ‌ تقدیر وهب که در این طبقه است «وهب بن وهب أبی البختری» است.

این أبی البختری تکذیبات و تضعیفات بسیار زیادی دارد. نجاشی می‌گوید: «**کان کذّاباً وله أحادیث مع الرشید فی الکذب**»[[2]](#footnote-2) . شیخ طوسی: «**عامی المذهب، ضعیف**»[[3]](#footnote-3). ابن غضائری می‌گوید: «**کذّابٌ عامی**». کشی می‌گوید: «**کان أبو البختری من أکذب البریة**»[[4]](#footnote-4) . در روایتی از امام رضا (علیه السلام) است که ابو البختری تکذیب شده است. روایتی دیگری هم از امام رضا علیه السلام است: «**لقد کذب علی الله وملائکته ورسله**»[[5]](#footnote-5) و در اهل تسنن هم الی ماشاء الله تکذیباتی که در مورد این شخص وجود دارد. حالا من یک سری از تکذیبات را برایتان می‌خوانم.

نکته‌ای که از شرح حال او استفاده می‌شود این است : به جهت خوشامد خلفاء حدیث جعل می‌کرده است. می‌گوید: «**لما قدم الرشید المدینة أعظم أن یرقی منبر النبی (ص) فی قباء أسود ومنطقة**» یک پیراهن سیاه؛ قبای سیاه عمدتاً قبای جنگی بوده است و اصل مشکی پوشیدن در زمان جنگ بوده است که بعداً به اصطلاح شعار بنی العباس شده است. حضرت رسول (ص) هم عمامۀ سیاه در جنگ‌ها بر سر می‌گذاشته‌اند. می‌گوید: «**فقال أبو البختری: حدّثنی جعفر بن محمد عن أبیه قال: نزل جبرئیل علی النبی (ص) وعلیه قباء ومنطقة، مخنجراً فیها بخنجر**» یعنی خنجر هم در کمربندش فرو کرده بوده و یک نظامی تمام عیار شده بود. بعد بر سر همین، شعراء او را هجو کرده‌اند که این روایت از کجا در آورده است و گفته‌اند:

ویلٌ وغولٌ لأبی البختری إذا ثوی للناس فی المحشر

من قوله الزور وإعلانه بالکذب فی الناس علی جعفر[[6]](#footnote-6)

یا یک روایت دیگری هست، بحث این است که می‌گوید: «**بلغنی أنّ ابا البختری دخل علی الرشید وهو قاض**» ابی البختری قاضی بوده است. «**وهارون إذ ذاک یصیر الحمام، فقال: هل تحفظ فیها شیئاً؟**» مشغول کبوتر بازی بوده است. «**فقال: حدّثنی هشام بن عروة‌ عن أبیه عن عائشة أن النبی (ص) کان یصیر الحمام**» پیامبر هم مشغول کبوتر بازی بوده است. به خاطر همین کبوتر بازی یک روایتی هست که می‌گوید: «**لا سبق إلا فی خف أو حافر**» یک ادامه‌ای هم داده است و «**أو جناح**» را هم اضافه کرده است. خلاصه مسابقه دادن و شرط بندی بر سر کبوتر، این هم اشکالی ندارد.

(سؤال و پاسخ استاد): سبق یعنی شرط بندی ؛ شرط بندی «الا فی خف» خُف به معنای سُم است. یکی مال شتر است، یکی مال اسب است، جناح هم اشاره به کبوتر دارد.

روایتهای مفصّلی، من جمله یک داستان مفصّلی است که هارون الرشید به یحیی بن زید امان داده بود. وقتی دستگیر شد، امان‌نامه را دادند به افراد مختلف که ببینند می‌شود یک کاری کرد که به این امان نامه عمل نکرد؟! می‌گویند: به محمد بن حسن شیبانی گفتند، او گفت: نه، این امان نامه محکم است و قابل نقض نیست. به وهب بن وهب دادند و او گفت: «هذا أمان منقوض» خلیفه هم گفت: هو قاضی القضات و امان را پاره کرد. از مجموع نقلهای مختلفی که در شرح حال او روشن می‌شود، این است که یک قاضی القضات بوده است و برای خوشامد فقهاء‌ هم حدیث جعل می‌کرده است. حالا آن محمد بن حسن شیبانی و دیگران هم آدمهای درست و حسابی نبودند، ولی آنها به این حد نبودند. اگر قرار است به وسیلۀ شهادت اینها یک آدم کشته بشود، کمتر کسی حاضر است تا این مرحله جلو برود. بعضی اوقات افراد حاضر هستند که یک مقدار مختصراتی حقوق را ضایع کنند و آدم کشی یک مرتبۀ شدیدتری از شقاوت را می‌خواهد. این است که در مجموع قرائن تضعیف او خیلی زیاد است.

از آن طرف هم یک نکاتی به عنوان توثیق او ذکر شده است. اول : عبارتی را ابن غضائری دارد: «**کذاب عامی، إلا أن له عن جعفر بن محمد علیهما السلام أحادیث کلّها یوثق بها**». این عبارت، عبارتی است که در مجمع الرجال از ابن غضائری نقل می‌کند و به تبع او آقای خوئی هم این عبارت را آورده‌اند. ولی در ابن غضائری مطبوع «**کلها لا یوثق بها**»[[7]](#footnote-7) است. در رجال علامۀ حلی که عبارت‌هایش برگرفته است عبارت‌های مصادر رجالی است، آن هم «**کلّها لا یوثق بها**» است.

حاج آقا یک موقعی می‌فرمودند که در اینجا «إلا» نشانگر این است که باید «کلّها یوثق بها» باشد، این دارد استدراک می‌کند و این نشانۀ آن است که باید «یوثق بها» باشد. ولی به نظر می‌رسد که نه، این درست نیست.

یک جهت این که بگوییم «إلا» نشانگر این است که «یوثق بها» درست است، ولی به نظر می‌رسد که این «إلا» شاهد نیست، چون این «إلا» یک موقع استثناء از کذابان است و یک موقع هم استثناء از عامیٌ است. به احتمال زیاد این استثناء از «عامیٌ» است که می‌گوید عامی است، ولی از جعفر بن محمد روایت کرده است. این در واقع به این جهت است که کتب رجالی ما برای کسانی است که امامی باشند و یا با امامیه ارتباط داشته باشند. این در واقع استثناء این است که این عامی است، ولی از امام صادق روایت دارد؛ پس بنابراین شمایِ ابن غضائری به چه دلیل این عنوان را در کتاب خودتان که مربوط به شیعه‌هاست، آورده‌اید؟ به خاطر این که ولو عامی است و نباید بیاوریم، ولی چون از جعفر بن محمد احادیثی را نقل کرده است، داخل در موضوع کتاب که شیعه و من یرتبط بالشیعة است می‌شود و آن «کلّها یوثق بها» جزء مستثنی نیست و به اعتبار آن استثناء‌ صورت نگرفته است، ‌بلکه استثناء به اعتبار نقل احادیث است.

(سؤال و پاسخ استاد): چرا اصلاً این را ذکر کرده است؟ نفس ذکر کردن این به خاطر این است که می‌گوید: ولو این که عامی است و به طور طبیعی نباید در کتاب من آورده بشود، ولی چون از جعفر بن محمد نقل کرده است؛ در واقع آن انتظاری که از عامی می‌رود این است که در کتاب ابن غضائری ذکر نشود.

به نظر می‌رسد این جهت کافی نیست و تصور من این است که اگر شما به کتب عامه مراجعه کنید، تکذیباتی که در مورد اوست عمدتاً روایاتی است که از امام صادق نقل می‌کند. روایت‌هایی که به عنوان ضعف از او نقل کرده‌اند، به کامل ابن عدی شما مراجعه بفرمایید، روایت‌هایی که به عنوان جعل از او نقل کرده‌اند، عمدتاً روایت‌هایی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است. روایت‌های متعددی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و اینها را به عنوان روایت‌های جعلی او نقل کرده‌اند.

«**قال مالک بن أنس : ما بال أقوام إذا خرجوا من المدینة یقولون حدّثنا جعفر بن محمد وحدّثنا هشام بن عروة فإذا قدموا إن جهروا فی البیوت یرید بذلک أبی البختری**» جُهر یعنی لانۀ پرندگان. می‌گوید: به طور طبیعی در مدینه در مقابل محدّثینی که آنجا بودند جرأت نمی‌کرده است که حدیث نقل کند. می‌گوید: وقتی از مدینه خارج شد، در آنجا به نقل احادیث شروع می‌کند. البته این جمله مالک بن انس است.

غرض من این است که اعتراضاتی که به أبو البختری بوده است، یکی از محورهای اعتراض روایت‌های او از امام صادق بوده است و یا در بعضی از نقل‌های دیگر است که می‌گوید: «**روی عن جعفر بن محمد أحادیث کلّها موضوعة**» و امثال آن. این قرائن خارجی هم اقتضا می‌کند که مراد «کلها لا یوثق بها» باشد، به خصوص این تضعیفات مختلفی که در کتب امامیه در مورد أبی البختری وجود دارد، ناظر به احادیث ابوالبختری است که در کتابهای ما وارد شده است؛ احادیثی که از ابوالبختری در کتابهای ما وارد شده است، عمدتاً احادیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند. به نظر می‌رسد این عبارت اگر دلیل بر تضعیف نباشد و «لا یوثق بها» را ترجیح ندهیم با این قرینه، لاأقل عبارتی نیست که بشود آن را تأیید کرد.

(سؤال و پاسخ استاد): وجه استدراک آن این است که با وجود این که عامی است از امام صادق روایت دارد؛ پس بنابراین مناسب است که در کتاب رجالی ما که موضوع آن رجال شیعه ومن یرتبط بهم باشد آورده باشد. کما این که شما شبیه این را در کتب رجالی ما فراوان در مورد امامی‌های فاسد المذهب می‌بینید. مانند این عبارت : «**هو عامیّ المذهب إلا أن کتابه معتمد**» هم ناظر به همین جهت است که می‌گوید با وجود این که عامی المذهب است و به طور طبیعی نباید من او را در کتابم بیاورم، ولی چون کتاب او معتمد شیعه است و شیعه به کتاب او اعتماد می‌کنند، بنابراین باید آن را بیاورم. در مقدمۀ کتابش هم به این مطلب اشاره می‌کند. مثال دیگر : «**عامی المذهب إلا أن له کتاباً فی قرائة أمیرالمؤمنین وحروفه وتصنیفه**» استثنائی که می‌کند، می‌گوید چون روایتی در مورد امیرالمؤمنین دارد. عبارت دیگر: «**هؤلاء من رجال العامة إلا أن لهم میلاً ومحبة شدیدة**» و امثال این عبارات. شبیه این عبارت در فطحی‌ها هست، در واقفه هست، در ابن عقده هست که موضوع اینها همین است. حالا من خصوص عامی را هم با همین الا استثناء آوردم که یکی از نکاتی که مطرح بوده است این که عامی‌ها را نباید بیاورند، ‌اما حالا چرا آورده‌اند؟ یا به خاطر این که کتابش معتمد است و یا به خاطر این که روایت‌هایی از ائمۀ ما نقل کرده است. بنابراین این قرینه نیست.

حالا روایتی وجود دارد که ابن ابی عمیر از وهب بن وهب نقل کرده است که این هم شاهد دیگری است که ادامۀ بحث باشد برای جلسۀ بعد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین

40 دقیقه

1. . تهذیب الأحکام / جلد 7 / صفحۀ 185. [↑](#footnote-ref-1)
2. . رجال النجاشی / صفحۀ 430. [↑](#footnote-ref-2)
3. . الفهرست / صفحۀ 173. [↑](#footnote-ref-3)
4. . رجال الکشی / صفحۀ 309. [↑](#footnote-ref-4)
5. . همان / صفحۀ 310. [↑](#footnote-ref-5)
6. . موسوعة طبقات الفقهاء / جلد 2 / صفحۀ 617. [↑](#footnote-ref-6)
7. . رجال ابن الغضائری / صفحۀ 100. [↑](#footnote-ref-7)